

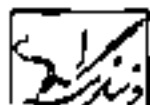
سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان

گزارشات منتشر نشده‌ای از:

سر اوستن هنری لایارد، استاک ،
مادام بیشوپ، لینچ، ویلسون

ترجمه و حواشی از:

مهراب امیری



تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

حروفچین: حمیدرضا مناجیان

چاپ اول: ۱۳۷۱ ه. ش.

چاپ پنجم: پدیدم

ناشر: فرهنگسرا، تهران، بازارچه کتاب، میدان انقلاب، تلفن ۶۶۱۰۰۳

حق طبع جهت ناشر محفوظ است.

ترجمه این اثر را به روان پاک پدرم قاید علی امیری (مکوندی) که
نکته‌هایی از مطالب آنرا در دوران کودکی از زبان ایشان شنیده‌ام،
تقدیم می‌نمایم.



Wm. L. Garrison

فہرست مطالب

صفحہ	عنوان
۵	فہرست مطالب
۱۱	پیشگفتار مترجم
۱۵	مقدمہ مترجم
	فصل اول
	سفر نامہ سر اوسٹن ہنری لایارد
۲۵	اوضاع سیاسی و تقسیمات ایللی و عشیرہای
۲۷	فیلی
۳۶	بختیاری
۳۷	محمد تقی خان
۴۰	جانکی گرمیر
۴۱	جانکی سردسیر
۴۱	کنورسی
۴۱	سوهونی
۴۲	بغونی
۴۲	گندزلو
۴۳	دینارونی
۴۳	رامہرمز

۴۵	فریدن
۴۶	جعفرقلی خان بهداروند
۴۹	کلیعلی خان دورکی
۵۱	محمدمیتی خان محمود صالح
۵۱	اولک ها و مال احمدی ها
۵۲	میمونند و سالک
۵۴	فرق بین طوایف چهارلنگ و هفت لنگ
۶۳	کهگیلویه
۶۴	بهمه نی
۶۵	لیراوی و زیتون
۶۶	هندیجان
۶۸	مسنی
۶۹	شوشتر
۷۴	دزفول
۷۷	خویزه
۸۱	قبایل کعب
۸۷	دهات و روستاهای کعب
۸۷	نهرها و کانالها
۹۲	قبایل بنی لام
۹۵	بزرگتری حکمران خوزستان (محمدتقی خان)

فصل دوم

۹۹	اوضاع جغرافیائی خوزستان
۱۰۱	کارون
۱۰۸	رودخانه دز
۱۰۸	شاهور
۱۱۳	آثار تاریخی اطراف کارون و دزفول

۱۱۹	رودخانه کرخه
۱۲۱	رودخانه جراحی
۱۲۴	رودخانه زهره
۱۲۵	رودخانه طیب
۱۲۶	رودخانه دوارج
۱۲۷	دشت‌ها، تپه‌ها، دهکده‌ها
۱۳۲	کول فرح
۱۳۶	اشکفت سلمان
۱۴۰	مسجد سلیمان
۱۴۳	دشت شیمبار
۱۵۲	جزایرای قدیم شوشان
۱۵۸	ایذج
۱۵۹	ارجان
۱۶۰	رامهرمز
۱۶۱	عسکر مکرم
۱۵۹	جندی شاپور
۱۶۰	قلعه هنوش
۱۶۰	ایوان کرخه
۱۶۱	حویزه
۱۶۱	طیب
۱۶۱	بیت داریا
۱۶۲	بیت کسایا
	فصل سوم
	یادداشت‌های مترجم
۱۶۵	(۱) لرها
۱۶۹	(۲) دلفان

- ۱۶۹ (۳) مله
- ۱۷۰ (۴) محمد علی میرزا دولت‌شاه
- ۱۷۰ (۵) حسن خان
- ۱۷۰ (۶) علی خان
- ۱۷۰ (۷) منوچهر خان معتمد الدوله
- ۱۷۱ (۸) محمد تقی خان کنورسی
- ۱۷۶ (۹) کلبعلی خان دورکی
- ۱۷۷ (۱۰) جعفرقلی خان بهداروند
- ۱۸۰ (۱۱) محمد میتی (مهدی) خان
- ۱۸۰ (۱۲) وجه تسمیه چهارلنگ و هفت‌لنگ
- ۱۸۰ (۱۳) اسکندر (عموزاده محمد تقی خان)
- ۱۸۱ (۱۴) مکوند (قاید اسماعیل)
- (۱۵) جانکی گرمسیر (ابوالیاسی‌ها، مکوندی‌ها،
میبینی‌ها، کنورسی‌ها، زنگه و کردزنگه)
- ۱۸۳ (۱۶) ملا محمد دینارونی
- ۱۸۵ (۱۷) علی رضا خان
- ۱۸۷ (۱۸) رضاقلی میرزا - نجفقلی میرزا - تیمور میرزا
- ۱۸۸ (۱۹) بهبهان
- ۱۸۹ (۲۰) ایلات ممسنی
- ۱۸۹ (۲۱) شوستر
- ۱۹۰ (۲۲) دزفول
- ۱۹۱ (۲۳) سید محمد مشعشع
- ۱۹۱ (۲۴) اهواز
- ۱۹۲ (۲۵) دانیال
- ۱۹۳ (۲۶) مال امیر (ایذه)
- ۱۹۳ (۲۷) مسجد سلیمان
- ۱۹۳ (۲۸) شوش

۱۹۴	(۲۹) رامهرمز
۱۹۵	(۳۰) حویزه
	فصل چهارم
	ضمائم
۱۹۷	سفرنامه ادوارد استاک
۱۹۹	ملاقات با ایلخانی بختیاری (حسینقلی خان)
۲۰۱	قهوه رخ
۲۰۲	گهرو
۲۰۲	چغافور (ملاقات با امامقلی خان ایلگی)
۲۰۴	هیجدهم ژوئن
۲۰۹	سفرنامه ایزابلا پیشوب
۲۰۹	لرستان (بختیاری)
۲۱۳	لر کوچک
۲۱۴	اردل
۲۱۷	ملاقات با حاجی ایلخانی
۲۲۰	ملاقات با ایلگی
۲۲۱	خرم آباد اوگست ۱۸۹۰
۲۲۴	بروجرد اوگست ۱۸۹۰
۲۲۷	سفرنامه هنری بلوس لینچ
۲۲۸	از بختیاری تا اصفهان ۱۸۸۹
۲۴۱	(۱) داراب خان کنورسی (یادداشت مترجم)
۲۴۳	مقاله سر ارنولد ویلسون
۲۴۴	عشایر بختیاری
۲۴۴	نژاد بختیاری
۲۴۷	منش و صفات ویژه بختیاری
۲۴۸	طوایف بختیاری

۲۴۸	ایل هفت‌لنگ
۲۵۰	ایل چهارلنگ
۲۵۱	خوانین کنورسی
۲۵۲	خانواده ایلخانی فعلی بختیاری
۲۵۵	آثار باستانی بختیاری
۲۶۰	تاریخ معاصر بختیاری
۲۶۱	شکار و حیوانات مناطق بختیاری
۲۶۱	حرفه و هنر بختیاری
۲۶۵	گویش بختیاری
۲۶۵	افسانه‌های قبیله‌ای و فولکور بختیاری
	فهرست اعلام

پیش‌گفتار مترجم

سر اوستن هنری لایارد نویسنده این یادداشتها، در پنجم مارس ۱۸۱۷ میلادی، در پاریس متولد، و در پنجم ژوئیه ۱۸۹۴ در سن هفتاد و هفت سالگی در لندن درگذشت. لایارد در خلال عمر طولانی‌اش، با وقایع و حوادث گوناگونی روبرو بود و قبل از سن بیست و سه سالگی با اندک پولی که داشت (بدون استفاده از خط آهن) سرتاسر فرانسه، سوئیس، شمال ایتالیا، دانمارک، سوئد، پترزبورگ را سیاحت کرد؛ و آنگاه مسافرتِ مخاطره‌آمیز خود را به آسیای صغیر از جمله ایران آغاز نمود و به تعبیر «بروس» نویسنده زندگینامه‌اش، چندی میهمان ایلخانی پختیاری بود، و در کنار او و ایلش، که بر علیه حکومت خودکامه ایران می‌جنگیدند شرکت جست و کمی بعد بخاطر حفاریهایش، در خرابه‌های «آشور» و «نینوا» شهرت جهانی یافت. وی از میدانهای جنگ کریمه دیدن کرد و در هنگام شورش هند، به آن کشور سفر نمود و از نزدیک شاهد مبارزات مردم ایتالیا برای کسب آزادی بود. در سالهای ۷۱-۱۸۷۰ هنگام انقلاب اسپانیا سفیر بریتانیا در مادرید، و در سال ۱۸۷۷ هنگام جنگ عثمانی با روسیه نیز سفیر کشور خود در بابعالی بود، در زمینه باستانشناسی و هنرهای زیبا نوشته‌هایی از او در

دست است، در سالهای آخر عمر نیز دو جلد کتاب معروف ماجراهای اولیه را برشته تحریر در آورد، و در سال ۱۸۷۷ در لندن بچاپ رسانید.^۱

لایارد در خلال سالهای ۴۲-۱۸۴۰ که در خوزستان اقامت داشت علاوه بر «ماجراهای اولیه» یا سفرنامه خود، به توصیه انجمن پادشاهی جغرافیائی گزارش جامع و مبسوطی درباره اوضاع سیاسی و جغرافیائی و ریشه‌های تژادی عشایر و ایلات این استان تهیه کرد. و هنگامیکه در بغداد اقامت داشت به اشاره «کننل تاپلور» نماینده سیاسی انگلیس مقیم بغداد، به اسلامبول سفر کرد و با سر استراتفور کائینک سفیر انگلیس در دربار عثمانی که در آنموقع سرگرم حل اختلاف مسائل مرزی ایران و عثمانی بود، ملاقات کرد. سر استراتفور کائینک با توجه به اطلاعات و دانشینهای لایارد درباره خوزستان به او مانوریت داد تا طرحی درباره حل اختلاف مرزی ایران و عثمانی (مرزهای جنوبی) تهیه کند. چون در آنموقع روابط ایران و بریتانیا بر سر مسئله هرات تیره بود و برعکس انگلیسیها نظر مساعدی بدربار عثمانی داشتند، لذا لایارد با موافقت «سر استراتفور کائینک» طرحی به سود دولت عثمانی، و زیان دولت ایران تهیه کرد، که مورد موافقت «لرد ابردین» وزیر وقت خارجه انگلیس که در آنموقع با نظریات و عقاید روسها هم آهنگی نشان میداد، قرار نگرفت. هنگامیکه «سر استراتفور کائینک» او را بعنوان نماینده دولت انگلیس در کنفرانس «ارزنته‌الروم» معرفی کرد، لرد ابردین بخاطر جلب نظر روسها با این اعتقاد که «لایارد از ترکها حمایت خواهد کرد» با این انتخاب مخالفت و بجای او «کننل فن ویک ویلیامز» و «روبرت کوزن» را به آن کنفرانس اعزام کرد.^۲

۱. این کتاب بار دیگر دو سال ۱۸۹۴ در یک جلد در لندن تجدید چاپ شد. ماجراهای اولیه، بوسیله راقم این سطور از روی چاپ اشیر بطور کامل ترجمه و چهار بخش آن از سال ۱۳۵۱ به بعد در مجله خاطرات وحید بنام «خاطرات لایارد» منتشر شد و اخیراً نیز ترجمه کامل این سفرنامه تحت عنوان «سفرنامه لایارد» از طرف مؤسسه انتشاراتی وحید بچاپ رسیده است.

۲. لایارد با توجه به روشهای استعماری کشور متبوع خود و به تبعیت از سیاست مزبوانه «سر استراتفور کائینک» در مسئله اختلافات مرزی ایران و عثمانی طرفدار ترکها بود. «گردون واترفیلد» یکی دیگر از نویسندگان شرح حال لایارد سالها پس از مرگ این دیپلمات مکتوبات قلمی او را در مورد اختلاف ایران و عثمانی بلاگو مینساید. او می‌نویسد لایارد معتقد بود که نباید اجازه داد آبراه «شط‌العرب» بدست دولت ایران که دوست روسها و دشمن انگلیسها است، بیفتد چرا که این عمل خطرناک و در عین حال مغایر منافع بریتانیای کبیر در قاره آسیا بود. گزارش تنظیمی او بقدری غیرمادلازه و پک مطرحه بود که حتی وزیر خارجه دولت متبوعش، از ترس رسوائی جرئت

تحقیقات لایارد، درباره خوزستان بنام «شرحی پیرامون خوزستان»، تحت عنوان
"A DESCRIPTION OF THE PROVINCE OF KHOZESTAN"
ابتدا توسط «لرد ابردین» در انجمن پادشاهی جغرافیایی قرائت، و سپس در سال ۱۸۴۶
در جلد شانزدهم مجله انجمن پادشاهی جغرافیایی در لندن منتشر شد.

با اینکه قریب یک قرن و نیم از سفر لایارد به خوزستان می گذرد مهذا تاکنون
هیچ پژوهشگر ایرانی یا خارجی موفق به تهیه چنین گزارشی جامع و مشیی درباره این
استان نشده است. او تمام مناطق خوزستان را قدم بقدم سیاحت، و از کلیه آثار باستانی
آن حدود بازدید بعمل آورد، و با رؤسا و خوانین و شیوخ محلی ملاقات کرد و اوضاع
سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی منطقه را بررسی نمود و تعداد خانوار هر طایفه و
عشیره و منبع مالیات و منال دیوانی، و اقامتگاه تابستانه و زمستانه و بیلاق و قشلاق، و
محل تغلیف احشام طوایف کوچرو را، با دقتی خاص، مشخص کرد.

لایارد صرف نظر از عقاید سیاسی، با نوشتن «ماجرای اولیه» و تهیه و تنظیم این
گزارش تحقیقی، خدمات ارزنده و قابل تحسینی به بخشی از تاریخ اخیر ایران نموده
است. بطوریکه مشاهده شده، این گزارش بعدها بعنوان یکی از منابع مهم و قابل اعتماد
تاریخی، مورد استناد و استناد پژوهشگران ایرانی و خارجی و حتی مؤسسات تحقیقاتی،
مانند بخش مردم شناسی دانشگاه «هنری فیلد آمریکا» قرار گرفته است. غیر از
یادداشت های لایارد قسمت هایی از سفرنامه های استاک و بیشوب و دو مقاله از لینچ و
سر ارنولد ویلسون در رابطه با بختیاری تحت عنوان ضمانت به آخر کتاب اضافه شده است.
ما برای تکمیل این یادداشتها هر جا لازم دیدیم توضیحات مورد نیاز را در آخر
کتاب تحت عنوان «یادداشت های مترجم» اضافه نمودیم باین امید که این اثر نیز مانند
ترجمه سفرنامه لایارد، مورد قبول و اقبال محققان و خوانندگان گرامی واقع شود.

تهران زمستان ۱۳۶۹

مهراب امیری

مقدمه مترجم

استان زرخیز خوزستان، با مساحت یکصد و پنجاه دوهزار و سی و شش کیلومتر مربع^۱، در جنوب غربی کشور ایران بین درجات ۳۰ تا ۳۴ شمالی خط استوا و ۴۶ تا ۵۱ شرقی نصف النهار لندن (گرینویچ) و بین ۴۴ و ۴۹ شرقی پاریس قرار گرفته، و یکی از غنی ترین و حاصلخیزترین بخش های کشور پهناور ایران است.

این سرزمین کنهال از هزاران سال قبل دارای تمدن و فرهنگی درخشان بوده که نظیر آن در تاریخ حیات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ملت های زنده جهان کمتر دیده شده است.

از هزاره چهارم قبل از میلاد تا زوال امپراطوری ساسانی، خوزستان یکی از واحدهای مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی دنیای قدیم، بشمار میرفته و بقول «بنوتیست» (BENVENIST) روزگاران باشکوه و عظمتی بخود دیده و رزمندگان فاتح او چندین بار در جهت شمال و باختر، موفقیت های شایانی بدست آوردند. انسان ماقبل تاریخ، در خوزستان کوزه گر و نقاش خوبی بود، و از وجود مس اطلاع داشت و ظروفی از سنگ می تراشید و مجسمه های گلی می ساخت و بالاخره به بزرگترین پدیده های بشری آنروز یعنی کشف خط موفق شد و این اختراع بزرگ را در دنیای قدیم برای خود

۱. این مساحت مربوط به خوزستان بزرگ است و ارتباطی با تقسیمات دهه های اخیر ندارد. مترجم

کتاب کرد^۱. کتابت مردم خوزستان در زمان هخامنشی با خط «خوزی» بوده که دارای صدوسیزده حرف بوده و با خط میخی نوشته می‌شد. سنگ نبشته‌های فراوانی از زمان هخامنشی در دست است که با سه زبان رسمی روز، یعنی پارسی باستان، خوزی و بابلی نوشته شده است. در سال ۱۳۱۲ شمسی هنگام خاکبرداری در تخت جمشید در زیر تلی از خاک، در میان کاخ آپادانا و کاخ صدستون کتیبه‌های زیادی که از سی هزار لوح متجاوز بوده بدست آمده که تماماً به خط میخی خوزی و زبان خوزی نوشته شده است. این لوح‌ها در سال ۱۳۱۶ بامانت بدانشگاه «شیکاگو» فرستاده شد^۲.

واژه خوزستان ساخته از کلمه «خوز» به معنی سرزمین خوزها است. خوزستان چندین بار در سنگ نبشته‌های داریوش «هوج» (HUVAJA) و خوزستانی «هوجیه» (HUVAJIYA) نامیده شده است و همین واژه است که در فارسی «هوز» شده و به صیغه جمع عربی «اهواز» گردیده است و اگر می‌بینیم حرف هاء به خاء تغییر یافته در زبان‌های باستانی ایران و زبان فارسی نظیر آن بسیار دیده شده است مانند «هورزمیه» (HUVRAZMIYA) بجای «خوارزم» و هور بجای خور (شید) و جز اینها، نخستین جزء نام هوجیه (= اوجیه) همان واژه «هو» است که در فرهنگ‌های فارسی معنی خوب یاد شده و در ادبیات ما بکار رفته است^۳.

تاریخ از مردمانی که در هزاره چهارم قبل از میلاد در خوزستان میزیستند بنام قوم «عیلامی» نام می‌برد. تقریباً تا سه رسی قرن پیش تنها در بعضی از کتیبه‌ها نامی از مردم عیلام دیده می‌شد ولی در اثر کاوشهای سودمند باستان‌شناسان فرانسوی هزاران اثر از الواح و کتیبه‌های مذهبی و غیرمذهبی و سنگ‌نبشته و ابنیه تاریخی، از زیر خاک بیرون آمده و گذشته یا چندین هزارساله «عیلام» را در خوزستان روشن می‌کند.

تمدن خوزستان، در زمان عیلامی‌ها گواه یک حیات مستد و طولانی بوده، و شاهد یک دوره پرشکوه و عظمتی از تاریخ این سرزمین است. شکوه و عظمتی که در تاریخ ملت‌های آسیای غربی کم‌نظیر بوده است. آثاری که تحقیقات باستان‌شناسی از این سرزمین بدست آورده نشان می‌دهد که دانش و صنعت کشاورزی مردم خوزستان چنان

۱. تمدن ایرانی - ترجمه دکتر عیسی بهنام. ص ۷۲-۷۳

۲. متن سخنرانی پوردادود، ص ۲۶-۲۷

۳. متن سخنرانی ابراهیم پوردادود در کانون باستان‌شناسان. ص ۱۰

بوده که با تمدن‌های بزرگ بابل و آشور برابر می‌کرده است.

هنگامیکه دولت «عیلام» به آرامی راه سقوط و انحطاط را می‌پیمود، تیره‌هایی از طوایف پارسی که در حدود هفتصد سال قبل از میلاد در کوه‌های پختیاری در مشرق شهر شوشتر در دو طرف رودخانه کارون مستقر شده بودند حکومت کوچکی تشکیل دادند و «جیش پیش» پسر هخامنش (۶۷۵-۶۴۰ قبل از میلاد) بعنوان پادشاه «آنشان» سلطنت خود را آغاز کرد^۱.

جانشینان «جیش پیش» قلمرو حکومت خود را گسترش دادند تا جائیکه بزرگترین و مقتدرترین امپراطوریهای قدیم را بوجود آوردند. در زمان کورش کبیر شهر شوش بعنوان یکی از دو پایتخت زمستانی سلاطین هخامنشی برگزیده شد و خوزستان بار دیگر حیات خود را بعنوان مرکز ثقل بزرگترین حکومت‌های دنیای قدیم آغاز کرد و شوش که هنوز از ویرایش مدنی نگذشته بود دوباره بصورت پایتخت هخامنشی‌ها درآمد.

خوزستان چه در عهد عیلامیها و چه در زمان هخامنشی‌ها همیشه یکی از بزرگترین مراکز سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دنیای قدیم بوده است. این شهرت مدت چهار هزار سال برای خوزستان باقی ماند تا زمانی که داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی در سال (۳۳۱ ق-م) از اسکندر مقدونی شکست خورد و سلسله هخامنشی منقرض شد.

خوزستان در زمان «اشکانیان» نیز مورد توجه بود. به روایت صنیع الدوله اهواز پایتخت اردوان چهارم بود و در آبادی آن اهتمام فراوان بخرج داد^۲. آنچه در زمان اشکانیان از زیر خاک بیرون آمده نقش برجسته‌ایست که چهره اردوان پنجم را نشان می‌دهد که هنگامی که قیامی بر ضد سلسله اشکانی در تکوین بوده آخرین مقاومت بر ضد قیام کنندگان در ناحیه اطراف شوش بوقوع پیوسته است^۳.

خوزستان در زمان ساسانیان بار دیگر اهمیت سابق خود را بازیافت. اردشیر بابکان شهرهای تستر (شوشتر) و هرمز اردشیر (اهواز) و رامهرمز اردشیر (رامهرمز) را بنا نمود و شاپور اول دومین پادشاه ساسانی در سال ۲۶۰ میلادی که والرین قیصر روم را باسارت

۱. ایران از آغاز تا اسلام. دکتر گرشمن ترجمه دکتر محمد معین، ص ۱۲۴-۱۲۵

۲. مرآت البلدان، ص ۶۶

۳. تمدن ایرانی، ترجمه دکتر میسی بهنام، ص ۵۷

گرفت او و سایر بزرگان رومی را مجبور کرد تا سدّ عظیم شوشتر را بسازند^۱. شاپور همچنین شهر معروف «جندی شاپور» را بنا نمود و دانشکده پزشکی این شهر تا زمان منصور خلیفه عباسی بسرپرستی «بختیشوع» پزشک تصراتی بکار خود ادامه می داد و نیز محصول شکر این شهر بزرگ در آن روزگاران به خراسان و خاور دور صادر می شد^۲.

به گواهی مقدّسی جغرافیانویس سده چهارم هجری در عصر ساسانیان شکر تمام ایران و بین النهرین و یمن از خوزستان تامین می شد. پارچه های ابریشمی و زری و دیای منحصر بفرد جهان آن روز از شوشتر صادر می گردید، شکر شوش، پارچه های ابریشمی و نخی و مقنعه و دستمال «عسکر مکرم»^۳ و پرده های کار «بصنا»^۴ و نمدهای ساخت «قرقوب»^۵ و نقاب صورت کار شهر تیری^۶ و پارچه های قلاب دوزی معروف به «طراز» ساخت جندی شاپور^۷ و ابریشم خام رامهرمز در جهان شهرت بسزائی داشت.

خوزستان در زمان خلافت عمر در سال نوزدهم هجری بدست ابوموسی اشعری سقوط کرد و هرمان فرمانروای وقت را همانند اسیران جنگی به مدینه گسیل داشتند.

خوزستان در دوران بعد از اسلام نیز مورد توجه امرای مملکان ایرانی بود. یعقوب لیث صفاری خوزستان را به کانون آزادیخواهان ایران تبدیل کرد و مبارزات خود را علیه خلفای عباسی آغاز کرد، در شهر اهواز بود که یعقوب پیام تاریخی خود را برای خلیفه عباسی فرستاد، هنگامیکه فرستاده محمد عباسی فرمان حکمرانی فارس را از طرف خلیفه برای یعقوب به اهواز آورد یعقوب در بستر بیماری غنوده بود، دستور داد شمشیر و گرده نان خشکی حاضر کردند و سپس فرستاده خلیفه را بحضور پذیرفت و به او گفت: از قول من به خلیفه بگوئید اگر من از بستر بیماری برنخاستم شما برای همیشه آسوده خاطر خواهید بود، و اما اگر شفا یافتم هیچ چیز بین من و شما جز این شمشیر و گرده نان داوری نخواهد کرد^۸ یعقوب روز بعد بدرود حیات گفت و خلیفه عباسی برای همیشه از

۱. میجمل التواریخ، ص ۶۱-۶۲

۲. سرزمین خلافت های شرقی تألیف نسترنج ترجمه عرفان، ص ۲۶۵

۳. شهری بوده در حوالی شوشتر

۴ و ۵ هر دو شهر در حوالی شوش قرار داشتند.

۶. مرکز دشت میشان و نزدیکی مونتگرد بوده است.

۷. در حوالی دزفول نزدیک شاه آباد

۸. فارسی نامه ناصری، تألیف قسائی، ص ۱۵۰

امرای آل بویه که از یک خاندان اصیل ایرانی برخاسته و دارای مذهب تشیع بودند بخوزستان توجه زیادی معطوف داشتند و عمادالدوله علی شهر ارجان راد^۲ پایتخت قرارداد و مبارزات خود را علیه یاقوت حکمران خلیفه عباسی در فارس آغاز کرد^۳ عضدالدوله شهر اهواز را تجدید بنا و در ترمیم خرابیهای آن کوشش فراوان نمود^۴.

در زمان اتابکان لرستان خوزستان بار دیگر مورد توجه قرار گرفت. این امرای نیمه مستقل ایرانی که پایتخت خود را در شهر ایذج، فرار دادند. از سنه ۵۵۰ تا ۸۲۷ هجری قمری یعنی قریب دوست و هفتاد و هفت سال حکومت داشتند و در آبادانی خوزستان کوشش فراوان کردند. بزرگترین حکمران این خاندان ملک نصرالدین هزاراسب است (۷۳۰-۱۱۹۵هـ) که یکی از مشهورترین امرای قصلویه است. وی علاوه بر حسن سلوک با مردم با علما و اهل شعر و ادب حشرونشر داشته و نام نیکی از خود به یادگار گذاشته است.

خوزستان در قرن سوم و نهم هجری قمری با دو شورش بزرگ مواجه شد. در سال دوست و پنجاه و شش هجری، شورش عظیم و قیام خونین بردگان بین النهرین که در تاریخ به قیام «زنج» معروف است، شروع شد. در این سال هزاران برده سیاه (زنگی) که بکار پاک کردن شوره زارهای اراضی دولتی گماشته شده بودند، طغیان کردند. شورشیان به رهبری «علی بن محمد برقمی» در خوزستان (اهواز) اربابان خود را کشتند، و در جنگ های فراوانی علیه خلیفه معتمد عباسی پیروز شدند و در نتیجه اهواز و سراسر خوزستان را تسخیر و اراضی و املاک اربابان را بین خود تقسیم کردند. علی بن محمد برقمی ایرانی و اهل «ورزین» (نزدیک ری) بود و مدتی به مشغل معلمی اشتغال داشت. بروایت هندوشاه وی مردی عاقل و فاضل و شاعر بود^۵ و بیشتر سرداران و یاران او ایرانی بودند^۶ و نام ایرانی و واقعیش «بهبود» بود^۷.

۱. یعقوب در سال ۲۶۵ هجری قمری درگذشت و سندش در شهر معروف جندی شاپور بخاک سپرده شد.

۲. خرابیه های این شهر در سه مایلی شمال شرقی بهبهان قرار دارد.

۳. فارسنامه ناصری، ص ۱۶

۴. تاریخ جغرافیای خوزستان از سید نورالدین امام خوشتری، ص ۹۶

۵. چهاربلسف، ص ۶۸

۶. کامل - این شهر - ج ۲، ص ۶۹

خلفای عباسی بعد از پانزده سال توانستند قیام بردگان را سرکوب و بیشتر آنها را بقتل برسانند. در مورد تعداد بردگانی که در شورش «زنج» بقتل رسیدند اختلاف وجود دارد. در حالیکه «هندوشاه» تعداد کشته‌شدگان را دو میلیون و نیم ذکر کرده^۱ «فیلیپ» تنها تعداد آنها را نیم میلیون نفر ثبت کرده است^۲.

«علی بن محمد برفعی» پس از دستگیری و شکنجه در بغداد بدار آویخته شد و پس از مرگش، زنگیان به نهضت قرمطیان پیوستند.

شورش دیگری که در قرن نهم هجری قمری در خوزستان بوقوع پیوست فتنه «مُشمعیان» بود. در زمانی که شاهرخ میرزا فرزند امیر تیمور گورگانی بر ایران سلطنت می‌کرد، حکومت خوزستان با عبدالله سلطان نواده او بود، و در همین سالها بود که سید محمد مشمع ادعای مهدویت کرد و با بیرحمی و جنگ و خونریزی بر قسمتی از خوزستان استیلا یافت. و بعد از او جانشینانش طریقه او را دنبال کردند تا اینکه در سال ۹۱۴ هجری قمری شاه اسمعیل صفوی ضمن لشکرکشی به عراق عرب و تصرف بغداد، چون از عقاید مذهبی این فرقه آگاهی یافت به هویزه لشکر کشید و سید فیاض پیشوای مشمعیان و عده زیادی از پیروان این طریقت را بقتل رسانید و یکی از امرای قزل‌باش را به حکومت آنجا منصوب کرد^۳ بدین طریق غائله اول مشمعیان که از سال ۸۴۰ تا سال ۹۱۴ هجری یعنی قریب هفتاد سال در خوزستان ادامه داشت، پایان یافت^۴.

هنگام کشتار مشمعیان یکی از برادران سید فیاض، که از حویزه بجزایر گرنخته بود، پس از دفع غائله مجدداً به حویزه مراجعت کرد و از پادشاه صفوی تقاضای بخشایش کرد، شاه اسمعیل نیز تقاضای او را پذیرفت و از تقصیرش درگذشت و حکومت خوزستان غربی را باو تفویض نمود. بدین ترتیب بار دیگر مشمعیان توانستند در بخش غربی خوزستان مستقر شوند. حکام این خاندان که بنام «والی» برای مدت

۷. المنتظم، این جزوا، ج ۴، ص ۶۵

۱. تجارب السلف، ص ۱۱۰

۲. تاریخ عرب، ج ۳، ص ۶۰۱

۳. اسکندر یک ترکمان در وصف این جنگ گوید:

از خون مشمع در آن ساده دشت

ز بس خون در آن سرزمین کله بست

تو گفنی زمین و زمان لاله گشت

فلک تا کمرگاه در خون نشست

۴. حیب السیر تألیف خواندمیر، ج ۴ ص ۶۸-۶۹

دویست و شصت سال بر بخش غربی خوزستان تسلط مرکزی بوجود می آوردند^۱.

در زمان صفویه خوزستان به دو بخش خاوری و بخش باختری همانطوریکه گفتیم خاندان مشعش می کردند و بخش خاوری آن از طرف حکامی ادا بخوزستان اعزام می شدند.

در پایان دوره صفویه و تیکه افغان ها بر ایران

بخش های کشور دچار هرج و مرج و اختلال شد. هنگامیکه در سال ۱۱۴۲ هجری از راه فارس اصفهان بیرون راند و تا فارس آنها را دنبال کرد در بهار سال ۱۱۴۲ هجری از راه فارس عازم خوزستان شد و چند روزی در رامهرمز بسر برد و از طریق اهواز وارد شوشتر شد و در این شهر عده ای از رؤسای عرب را توقیف و به خراسان تبعید نمود^۲. نادر در این سفر ابوالفتح خان نواده و اخشنو خان حکمران سابق خوزستان را به حکمرانی شوشتر برگزید. ولی پس از مراجعت نادر و طغیان محمدخان بلوچ، ابوالفتح خان نیز با او همداستان شد. مردم دزفول مخالفت خود را با این شورش ابراز نمودند ولی شوشترها برخلاف دزفولها با آنها سازش کردند. نادر پس از اطلاع از این موضوع عده ای از سپاهیان خود را برای سرکوبی غائله روانه خوزستان کرد و خود نیز متعاقباً وارد خوزستان شد و پس از اتمام حجت به مردم شوشتر و ابوالفتح خان وارد شهر شد و امر به غارت شهر داد و سپس ابوالفتح خان را دستگیر کرد و نجف سلطان یکی از همراهان خود را بحکومت شوشتر برگماشت و در همین سفر بود که نادر دو بخش خاوری و باختری خوزستان را یکی کرده و شهر حویزه را مرکز آستان قرار داده و دست والیان مشعشی را بکنی از کار کوناه کرد (۱۱۵۰ - ق)^۳.

هنگامیکه نادر در سال ۱۱۶۰ هجری قمری در خراسان کشته شد بار دیگر ایران دستخوش طغیان و ناامنی شد و در گوشه و کنار کشور گردنکشان محلی سر بعیان و نافرمانی برافراشتند، در خوزستان نیز آل مشعش بخصوص کمیان که تازه به قدرت

۱. تاریخ پانصد ساله خوزستان، کسروی، ص ۵۴

۲. جهانگشای نادری، ص ۲۲۶-۲۲۴،روضه الصفا، ج ۷، ص ۵۴۱. منتقم ناصری، ج ۲، ص ۲۷۹

۳. دوره نادری، ص ۲۸-۳۷، تذکره شوشتر، ص ۹۳-۹۰. تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۱۲۶-۱۲۵.

رمیده بودند به آشوب و عصیان برخاستند و خوزستان را باز برای چند سالی دچار فتنه و آشوب کردند. اما همینکه کریم خان زند قدرت را بدست گرفت شخصاً عازم خوزستان شد و بدون جنگ و ستیز وارد شوشتر شد و چون ماه رمضان و عید نوروز نیز در پیش بود کریم خان عید فطر و جشن نوروز را در شوشتر گذرانید و بطنیان و عصیان کعبیان و آل مشعشع پایان داد و زکی خان یکی از منسوبان کریم خان هم که سر بطنیان برداشته بود در خوزستان به کریم خان تسلیم شد و به طریقه شاهی پناه آورد.^۱

در پایان کار خاندان زند و آغاز سلطنت قاجاریه خوزستان به چند بخش جداگانه قسمت شده بود. دزفول - شوشتر - آل کثیر - کعبیان - آل مشعشع و هریک بطور جداگانه میزیستند. اما پس از کشته شدن آقامحمدخان و آغاز سلطنت فتحعلی شاه کم کم شورشها فرونشست و کشور دچار آرامش شد، فتحعلی شاه نیز خوزستان را بدو بخش جداگانه تقسیم کرد، بخش شمالی را که شامل شهرهای شوشتر، دزفول، حویزه بود به حاکم کرمانشاهان محمد علی میرزا دولتشاه داد و بخش جنوبی یعنی رامهرمز و فلاحیه (شادگان و هندیجان) را به حاکم فارس حسینعلی میرزا سپرد.

در آخرین سالهای سلطنت فتحعلی شاه محمد تقی خان چهارلنگ بختیاری در خوزستان علیه حکومت مرکزی طغیان کرد و دیری نپایید بر سراسر خوزستان و قسمت‌های دیگر از کشور دست یافت. فتحعلی شاه شخصاً برای دفع غائله او عازم اصفهان شد ولی قبل از آنکه بتواند کاری انجام دهد در اصفهان بدرود حیات گفت^۲ پس از مرگ فتحعلی شاه بین پسران او از یک طرف و محمد میرزا که ولیعهد رسمی کشور بود از طرف دیگر کشمکش‌هایی در گرفت تا جائیکه ظل‌السلطان خود را در تهران عادل شاه خواند و به تخت سلطنت نشست، حسینعلی میرزا فرمانفرما در شیراز و حسینعلی میرزا شجاع‌السلطنه در فارس علم طغیان برافراشتند. غائله تهران بزودی خاموش شد و محمد شاه لشکری برای دفع شاهزادگان به فارس روانه کرد و در جنگی که بین شاهزادگان و قشون اعزامی محمد شاه در شیراز رخ داد شاهزادگان شکست خوردند و سه فرزندان فرمانفرما از مهلکه جان بدر بردند و بطور مرموزی خود را به لندن رسانیدند و کمی بعد به بغداد آمدند و بوسیله سر هنری لایارد با محمد تقی خان ارتباط حاصل

۱. روضةالصفا، ج ۹، ص ۷۹-۸۰. فارسنامه ناصری، ص ۲۱۵. تاریخ پانصد ساله خوزستان - کسروی، ص ۱۰۳

۲. نقل از کتب تاریخی

کردند و تحریکاتی را علیه سلطنت محمدشاه آغاز نمودند. ما در مقدمه ترجمه سفرنامه لایارد علل و انگیزه مسافرت لایارد را بنخاک بختیاری تشریح نمودیم و در اینجا دیگر نیازی به توضیح مجدد نمی‌بینم.

م- امیری

www.Bakhtiaries.com

www.Bakhtiaries.com

فصل اول

اوضاع سیاسی و تقسیمات ایلی و عشیره‌ای

سلسله جغالی که در گذشته‌ای دور «زاگروس» خوانده می‌شد هم‌اکنون «لرستان» نام دارد. این رسته ارتفاعات و سرزمین‌های غریبش، از اعصار گذشته تا حال، جزو قلمرو امپراطوری ایران است.

این کوهستان بعلت شرایط اقلیمی و موقعیت طبیعی اش اقوامی دلیر و ستم‌خوار را در درون خود پرورده است.

این مردم بنخاطر موانع صعب‌العبور، و پناهگاه‌های امن و غیرقابل نفوذ، همیشه از ناخست و ناز اقوام مهاجم و همسایگان در امان بودند. «لرها»^۱ و دیگر سکنه خوزستان، و نواحی بهبهان، در حقیقت خود را مطیع شاه ایران می‌دانند ولی به ندرت مالیات و خراج سالیانه را بدون توسل بزور به خزانه شاهی می‌پردازند.

این عشایر و اهالی شهرنشین خوزستان، باضافه عربها، هر یک دارای خان، یا شیخی هستند که متعلق به یک خانواده اشرافی قدیمی‌اند، و نسل بعد از نسل بر آنها

۱. سکنه این کوهستانها که شامل عشایر جلی، پختیاری، کوه‌گیتویه، ممحنی، می‌باشند در ایران به «لرها» شهرت

حکومت می کنند. مقامات دولتی کمتر مزاحم این خوانین یا شیوخ می شوند و معمولاً این حکام، وقتی به این مناطق اعزام می شوند که مالیات سالیانه دولت را وصول کنند، و به محض دریافت این وجوه بر حسب وظیفه بلافاصله بدنیال کار خود می روند.

این طوایف همچنان تحت حکومت و سرپرستی خوانین و شیوخ خود بسر می برند. اغلب این خوانین از طرف حکومت مرکزی برسمیت شناخته می شوند و هر ساله با همکاری مامورین دولتی خراج سالیانه را وصول، و به خزانه دولتی تحویل می دهند. این سیستم مالیات گیری، و وصول عوارض دولتی هنوز در ایران ادامه دارد. سرزمینی که درباره اش سخن میگوئیم از دو بخش جداگان یعنی جلگه و کوهستان تشکیل یافته است و این دو هریک از نظر موقعیت طبیعی و جغرافیائی و عادات و رسوم و باورداشت های قومی و حتی زبان، در حد خود قابل تعریف و تفسیر است. بیشتر اقوام، و سکنه کوهستانها را «لرها» تشکیل می دهند. این مردم معمولاً بنام عشایر فیلی بختیاری، و کوه گیلویه و ممسنی شهرت دارند. اینان اغلب در دامنه و اطراف قسمتی از این ارتفاعات یعنی از حوالی کرمانشاه تا نزدیکی شیراز سکونت دارند و جلگه وسیعی که در غرب این سلسله جبال قرار گرفته، شهرستانهای شوشتر، دزفول، حویزه و بهبهان و دیگر مناطق «کعب» و «بنی لام» را شامل می شود؛ منطقه موصوف خوزستان نام دارد. اعراب «بنی لام» در قسمتی از خاک عثمانی سکونت دارند ولی بیشتر اوقات احشام خود را در مراتع و مناطق سرحدات بین ایران و عثمانی می چرانند و با اهالی خوزستان ارتباط نزدیکی دارند، بنابراین، ما آنها را جزو سکنه غربی خوزستان بحساب می آوریم.

حدود خوزستان طبق تقسیمات داخلی ایران، همان سرحدات قدیمی است. از طرف شمال و شمال شرق محدود به سلسله جبال است که قله مرتفعش در اوایل زمستان پوشیده از برف می شود. از غرب محدود به رودخانه کرخه است. گرچه سواحل غربی این رودخانه بملت سکونت طوایف ابوابجمعی «والی» و حکمران «حویزه» جزو قلمرو خوزستان بحساب می آید.

از جنوب محدود است به رودخانه «جراحی» یا «کردستان» و با ترمیم خطی در امتداد جلگه از «کارون» یا «کرن» به «کرخه» و چند مایل بالاتر از الحاق این دو رودخانه به «شط العرب» (اروند، مترجم). از مشرق به کردستان یا جراحی.

در محدوده خوزستان شهرستانهای شوشتر، دزفول و دشت رامهرمز و بختیاری

قسمتی از الوار فیلی بر بخشی از اعراب کعب^۱ سکونت دارند. طوایف اخیراً ذکر اهالی بهبهان، با اینکه در نقشه جزو خوزستان محسوب می‌شوند، ولی در عمل خراجگزار استان فارس می‌باشند.

فیلی

طوایفی که در قلمرو «لر کوچک» سکونت دارند به الوار «فیلی»^۲ شهرت دارند. اینان بدو قسمت «پیش کوه» و «پشتکوه» تقسیم می‌شوند و هر کدام از ایندو شامل چند تیره و طایفه‌اند. من در جدول شماره یک ضمیمه این گزارش نام طوایف بیشتری از آنچه «ماژور رالینسون» در «مجله انجمن پادشاهی جغرافیائی»، ج نهم، ص ۱۰۷ ذکر کرده، ثبت کرده‌ام.

عشایر بزرگ «پیش کوه» شامل چهار طایفه است که هر کدام بنوبه خود پشانه‌های کوچکتوری تقسیم می‌شود.

طوایف «پیش کوه» دارای یک رئیس مقتدری نیستند و تقریباً هر طایفه دارای یک «شمال»^۳ یا ریش سفیدی هستند که اجباراً در بعضی موارد از حکمرانی که از طرف شاه تعیین می‌شود اطاعت می‌کند. اینان اغلب در مجاورت شهرهای بزرگی مانند «کرمانشاه» «بروجرد» «خرم‌آباد» زندگی می‌کنند و بیشتر از الوار پشت کوه از حکومت مرکزی تبعیت می‌کنند. قبل از آنکه این نواحی جزو ابوابجمعی «والی لرستان» درآید این طوایف در قلمرو حکومتی کرمانشاه یا اصفهان قرار داشتند. هنگامی که در خوزستان بسر می‌بردیم «حاجی ملا احمد» از طرف «مُتتمد» مأمور شد تا خراج سالیانه این طوایف را وصول کند. با اینکه آنان برای مدتی در مقابل او مقاومت کردند ولی سرانجام ناچار به تسلیم شدند و «ملا احمد» به تنهایی با طرح توطئه و دسیسه موفق شد مبلغ معتابیهی بابت مالیات از آنان وصول نماید.

۱. شخراً نام این طایفه در نوشتن و تلفظ با هم هرق دارد. در خوزستان و در نوشتجات نام واقعی این طایفه «کعب» است ولی سکه شرقی شط العرب آنرا «جعب» تلفظ می‌کند. «عرب معمولاً ک را ج تلفظ می‌کند مثلاً در محاوره و گفتگو کبیر را جیر می‌گویند» نویسنده.

۲. «ماژور رالینسون» در یادداشت‌هایش بنام «عبور از زهاب به خوزستان» و مجله پادشاهی جغرافیائی (جلد نهم ص ۵۲) تنها بدو طایف «پشت کوه» اکتفا نموده است. «نویسنده»

۳. کلماتی که در برانتر گذاشته شده عیناً از فارسی در متن انگلیسی آمده است. «مترجم»

«ماژور رالینسون» در یادداشت‌هایش^۱ می‌نویسد حکومت مرکزی با کمک چهار یا پنج «تُشمال» هر طایفه را اداره می‌کند و بیشتر اوقات این «تُشمال»ها برای بحث و گفتگو درباره مسائل مشترک و مورد علاقه باهم ملاقات و مشورت می‌کنند. بعقیده من این گونه گردهم‌آنها و تبادل نظرها در بین رؤسای این طوایف بعید به نظر می‌رسد چرا که بعلت دشمنی و عیناد خانوادگی این اتحاد و همبستگی وجود ندارد. بدیهی است این اختلافات تنها در بین الوار «پیش‌کوه» دیده نمی‌شود بلکه این گونه دوگانگی‌ها و خصومت‌ها در میان تمام طوایف و قبایل آسیا بیچشم می‌خورد.

«تُشمال»ها تنها کدخدا یا ریش‌سفید چند خانوار از نزدیکان و متعلقان خود، یا شاخه کوچکی از یک طایفه هستند. اینان اطاعت و وفاداری خود را نسبت به خان طایفه ابراز می‌دارند و موظفند خراج سالیانه دولت را تحت هر شرائطی ولو با کشتن و به زندان انداختن مخالفان وصول کنند. «تُشمال»ها در تمام موارد در برابر خان مسئولند و در موارد ضروری یا هنگام جنگ، بایستی از او حمایت کنند. چنانچه هر یک از این «تُشمال»ها مرتکب خلافی شود بلافاصله از مقام خود معزول و دیگری به جانشینی او تعیین می‌شود.

روش وصول مالیات، در بین این طوایف، در حقیقت شبیه همان سیستم فتودالیزم است.

خود خان نیز با دولت مرکزی همکاری می‌کند و هر سال مالیات ابوابجمعی خود را با کمک «تُشمال»ها جمع‌آوری و به خزینه دولت واریز می‌نماید. چهار طایفه «پیش‌کوه» معمولاً با هم در جنگ و سبزند و بویژه دو طایفه «دلفان» (۲) و «سلسله» (۳) به شرارت و دزدی شهرت دارند و در قلمرو آنان بندرت مسافر یا کاروانی عبور می‌کند. طایفه «دلفان» با بسیج یک نیروی هشتصد نفری کوریمانی بنام «کُوریمان لرستان» تشکیل داد. این کُوریمان سیصد نفر از طایفه «ایتی‌وند» و چهارصد نفر از «می‌موند» و صد نفر از «اینراوند» یا رضاوند را شامل می‌شوند.

تعدادی از طوایف «دلفان» «علی‌الهی» هستند. طایفه «عمله» همانطوریکه از نامشان استنباط می‌شود معمولاً بصورت گماشته یا عمله در دستگاه «والی لرستان» بخدمت اشتغال دارند و چند تیره از اینان بشغل

«میرآخور» و غلام بکار خود ادامه می‌دهند. طایفه عمله اغلب ده‌نشینند، و در خالصجات دولتی نزدیک خرم‌آباد بکار زراعت و کشاورزی مشغولند.

طوایف «پُشتکوه» تحت سرپرستی حاکمی بنام «والی» قرار دارند. خانواده «والی» نسل بعد از نسل رئیس طوایف «قبلی» بوده‌اند.

حسن خان پدر «والی» کنونی، آخرین والی مقتدر این خانواده بوده است. گرچه حکمرانی الوار «پشتکوه» نیز از طرف دولت مرکزی به عهده او محول شده بود ولی در حقیقت او تنها حکمران بلامنازع طوایف «پشتکوه» بحساب می‌آمد. کلبعلی خان^۱ یکی از افراد خانواده‌اش، علیه او شورش کرد و تا اندازه‌ای هم موفقیت‌هایی بدست آورد ولی محمد علی میرزا (۴) او را با قید قسم امان داد و به اردوگاه خود برد، و سرانجام در قرارگاه او بقتل رسید.

حسن خان چند سال پیش در سنین پیری و کهنولت در گذشت (۵). بعد از مرگ حسن خان هر سه پسرش از طرف حاکم لرستان مزول شدند لیکن آنان طوایف را بین خود تقسیم کردند.

علی خان (۶) پسر ارشد حسن خان در حال حاضر بعنوان والی لرستان قدرت را در دست گرفته است و فعلاً طوایف «گرد»، «شهن»، «دیناروند»، «لورث»، «هندیمنی»، «سگوند» و «بیرانوند» ریاست او را پذیرفته‌اند لیکن دو طایفه اخیراً ذکر از روی اجبار در برابر قدرت او تسلیم شدند.

احمدخان نیز ریاست نیمی از طوایف «تجکی» را بعهدہ دارد حیدرخان هم بنوبه خود بر بقیه طوایف و نبرهای «پنج ستون» حکومت می‌کند.

علی خان اضافه بر طوایف ابواجعمی خود دهات «دهلران» و «بیات» و مراتع و چراگاه‌هایی را که معمولاً قبایل «بنی‌لام» در آن احشام خود را می‌چرانند در اختیار دارد و قبایل موصوف هر ساله مبلغ جزئی بابت غلتچر به او می‌پردازند.

این سه برادر با هم دشمنی دیرینه‌ای دارند و معمولاً با یکدیگر در جنگ و ستیزند. علی خان به تقلید از دربار فتحعلی‌شاه تشریفات شاهانه‌ای در سیاه‌چادر خود برقرار کرده است وی بخاطر اعمال ظالمانه‌اش در بین طوایف محبوبیتی ندارد با اینکه او

۱. «کلبعلی خان» کسی بود که کاپتن «گرت» و «بودرینگهام» را بقتل رسانید. مهدی خان پسر کلبعلی خان هنوز زنده است لیکن در بین طوایف «قبلی» قدرتی ندارد. «نویسنده»

با مسافرین خوشرفتار است معهداً، تا هجدهمین سالهای آخر «قافله» ای در قلمرو او عبور و مرور نمی کرده است.

حیدرخان در بین طوایف محبوبیت بیشتری دارد و بعقیده من او بین سه برادر از همه باهوشتر و قابل اعتمادتر است. دولت مرکزی چون از استقرار طوایف، تحت نظر یک والی نگران است، لذا بطور دائم طوایف را علیه این سه برادر تحریک می کند.

طایفه «سگوند» بیش از سایر طوایف لرستان برای دولت مرکزی ایجاد مزاحمت می کند. ایشان با اتکاء بقدرت خود چند ماه در مقابل قوای دولتی مقاومت کردند و دور زمین نظامی با دشواری موفق شد خراج سالیانه دولت را از این طایفه وصول کند.

در بهار سال ۱۸۴۱ و قبل از ورود «مُعتمد» به خوزستان اوضاع این منطقه بسیار منوش و ناآرام بود. جاده ها ناامن و کاروانها مورد نهدید و دستبرد قرار داشتند و تقریباً ارتباط بین شهرهای شوشتر، کرمانشاه و خرم آباد قطع شده بود. ولی در حال حاضر اوضاع آرامش نسبی پیدا کرده است و رؤسای این مناطق تصمیم برای عبور و مرور مسافرین معده گرفته اند.

«لُر کوچک» قبلاً جزو ابوابجمعی کرمانشاه^۱ بود لیکن پس از انتصاب «مُعتمدالدوله» (۷) به حکومت اصفهان این مناطق نیز جزو قلمرو حکومتی او قرار گرفت. حاکم نشین طوایف «پشکوه» معمولاً شهر خرم آباد یا دشت «صیمره» می باشد. بدشواری میتوان تعداد افراد مسلح و قوای رزمی «لُر کوچک» را تخمین زد. علی خان والی احتمالاً میتواند مابین چهار تا پنج هزار تنگچی بسیج کند که از این تعداد، بین پانصد تا ششصد نفرشان سوار باشند. احمدخان و حیدرخان در حال حاضر هر کدام سه هزار تنگچی در اختیار دارند. «سگوند» ها فعلاً در حدود سیصد نفر سوار بسیج می کنند که جزو ابوابجمعی علی خان بحساب می آیند. شمار تنگچی که رویهمرفته ممکن است در لرستان بسیج شود بین چهار هزار تا پنجهزار سوار، و بیست هزار پیاده تخمین زده می شود.

ظاهراً «فیلی دا» به سفاکی همسایگان بختیاری خود نیستند، و بیشتر از آنان به سوگند و قسم خود احترام می گذارند. به عقیده من، در این مورد بخصوص، اندک